

به مناسبت سی امین سالگردمرگ خمینی : نقش رفسنجانی در برافراشتن فرانکشتائینی به نام خامنه ای!

این روزها به مناسبت سی امین سالگردمرگ خمینی و عروج خامنه ای به تخت ولایت، و این که چگونه توانست موقعیت و قدرت خویش را تحکیم کند و این که چگونه و چرا رفسنجانی زیرک! و اگذارکرد... بحث و گفتگو بسیار است.* بخصوص حول آن بخش از سخنان خامنه ای که در مجلس خبرگان، و البته بدرستی؟! گفت که برای چنین انتصابی باید خون گریست!... تمرکز می شود. با این همه پاسخ بسنده و واقعی به این سوال، در لابلای انبوهی از ذکر مسائل فنی و گزارش های روزنامه ها و خاطرات و کلا خرده نگرش ها گم و گور می شود.

در اصل مساله و بحران اصلی در آن زمان چالش انتقال قدرت از یک غول به یک کوتوله بود و نگرانی بزرگ از پیدایش خلا قدرت. برای حل این معضل از مدتها پیش تیم و دستیاران اخص و نزدیک به خمینی بخصوص شخص رفسنجانی قبل از آن که بمیرد دست بکار شده بودند و تاحدممکن سناریوئی را با جلب نظر خود خمینی و پسرش حاضر و آماده کرده بودند و تاحدی موقعیت ها و وظایف خطیر را بین خودشان تقسیم و رفع و رجوع کرده بودند و مساله اصلی اشان در مجلس خبرگان آوردن آن سناریو به روی صحنه بود و حل چالش های آن. اما این که چه عامل بنیادی سبب کاهش و افول اقتدار رفسنجانی و اقتدار خامنه ای بیش از آن که به زیرکی و خطاها و قوت های شخصی مربوط باشد، به دو عامل اصلی زیر مربوط می شد: نخست آن که اقتدار موجود و نقد رفسنجانی بیش از همه از نزدیکی به خمینی سرچشمه می گرفت لاجرم بیشتر قائم به او بود که با رفتن خمینی طبعا رو به ضعف بود و ثانیاً بدلیل پایگاه اجتماعی یا بوروکرات ها و سرمایه داران باصطلاح مدرن تری که رفسنجانی روی آن ها حساب می کرد در برابر خامنه ای که بر روی اصول گرایان و روحانیت و بورژوازی ممتاز و تجار و... و البته کنترل نهادهای نظامی و سرکوب استوار بود. در حقیقت نیروهای حامی واقعی و پایدار انقلاب اسلامی و ولایت مطلقه همین ها بودند و آن اسبی که رفسنجانی سوار آن شده بود در این مسیر نمی تاخت.. اگر بر همان سخنان خامنه ای درنگ شود که او در ریاست جمهوری خود نیز ناراضی اش را از قدرت صوری بارها به رخ کشیده بود، معلوم می شود که او دارد به طور ضمنی با مجلس خبرگان و رفسنجانی اتمام حجت می کند که تن به یک رهبری صوری و نمایشی نخواهد داد. پس او عمیقاً تشنه قدرت بود و اگر سرویس های امنیتی آمریکاهم به خطا موضع او را پراگماتیستی و معتدل پنداشته اند به این لحاظ است که در آن زمان این گرایش راست محافظه کار درون حاکمیت به دلیل

رقابت های درونی قدرت و نقش دست بالای جریان به صطلاح چپ رژیم، به شکل تاکتیکی مخالف اقتدار مطلقه و در حقیقت با روایت جناح «چپ» بود. البته خود قرار گرفتن در جایگاه رهبری و نوک هرم قدرت، نیز وظایف و کارکرد و الزامات ویژه خود را می طلبد که هرکس در آن جا قرار بگیرد اگر نخواهد خود را با آن هماهنگ کند، مثل نمونه منتظری، مغضوب یا دستخوش انواع چالش ها می شد. خامنه ای بدلائل ظرفیت و گرایش هایش در قیاس با رفسنجانی، انطباق بیشتری با کارکرد رهبری داشت. نزدیکی رفسنجانی به خمینی هم الزاما به معنی نزدیک بودن افکار آن دو در همه حوزه ها نبود. خمینی به برای تحقق تئوری نظام مبتنی بر ولایت فقیه به یک روحانی وفادار و زیرک و پراگماتیست نیاز داشت و رفسنجانی این جنبه از نیاز او را برآورده می ساخت. اما ذات و جوهره خمینی فی الواقع با مواضع خامنه ای انطباق بیشتری داشت..... ضمن آن که خامنه ای هم با اصول گرایان و سنتی ها و هم با پراگماتیست ها و بوروکرات ها و هم با جناح «چپ» مرزبندی داشت. از همین جهات من حیث المجموع قبای رهبری به اندام او بویژه برای اصول گرایان برآورده تر بود.

نوشته زیر که در همان زمان به مناسبت انتشار علنی نوار خامنه ای صورت گرفت پیرامون همین مسائل بحث می کند. بخصوص بند ۵ آن به ریشه های افت اقتدار رفسنجانی پرداخته است:

کارگردان اصلی هم رفسنجانی شاگرد و یار نظر کرده خمینی بود. او فکرمی کرد که ایران اسلامی در دوره پساخمینی و جنگ نیاز به ساختن دارد و او امیرکبیر نظام است (گو این که یکی از بادمجان دورقاب چین ها از این هم فراتر رفته و مدعی شده است که امیرکبیر در برابر رفسنجانی چیزی برای گفتن نداشت!). بهر حال بزعم او رهبری در این دوره نقش چندان مهم و کمابیش صوری نخواهد داشت. بهمین دلیل با رضایت خاطر به کارگردانی این سناریو پرداخت و چنان از این تقسیم کار آسوده خاطر بود که حتی از تمرکز قدرت حقوقی مندرج در قانون اساسی در دستان ولی فقیه هم نگران نبود. او-رفسنجانی- در ساختار هنوز کاملا نهادی نشده سیستم از نفوذ و قدرت حقیقی برخوردار بود که البته بیشتر از آن که از توانائی و نفوذ واقعی و یا پایگاه اجتماعی سازمان یافته و نهادی شده اش نشأت گرفته باشد مکتسب از نزدیکی و حمایت خمینی بود که اکنون دیگر وجود نداشت. در این میان او یک نکته کلیدی را نادیده گرفت و لاجرم دچار یک اشتباه مهلک استراتژیک شد. کسی که قدرتش بیشتر مکتسب و عاریتی بود تا واقعی، وقتی در مقام ساختن و مسئولیت

آن هم در آن شرایط پساجنگی و اقتصادویران شده قرار می گیرد و با سیاست
تعدیل ساختاری که او دنبال می کرد، به ناگزیر هم مردم و زحمتکشان ناراضی را در
برابرخود می یافت و لاجرم مستقیماً دم چک آن ها قرار می گرفت که گرفت. و پی
آمدین مسأله در آن زمان بویژه چون او در انظارعمومی مظهر قدرت واقعی تلقی
می شد دو چندان بود. و هم آن که با سیاست هائی که بعنوان مدیراجرایی اعم از
داخلی و یا بین المللی و تنش زدائی و جلب سرمایه ... در پیش گرفت، ناخرسندی
بورژوازی سنتی ممتاز و روحانیت معطوف به قدرت و نیز نارضایتی جناح باصطلاح
خط امام و یا شبه فاشیستی نظام و نهادهای نظامی موازی نزدیک به آن ها، کلا
طرفداران اسلام ناب محمدی را به مخالفت با او و سیاست هایش بر می انگیخت و
با میدان داری بیت رهبری در برابر خود قرار می داد. رفته رفته پایگاه اقتدار او فرسوده
می شد بی آن که بتواند یک ائتلاف قوی و موثری را در برابر آن ها تشکیل بدهد. به
این ترتیب به موازات تضعیف موقعیت رفسنجانی، موقعیت خامنه ای تقویت می شد
و قدرت حقیقی و حقوقی در یک جا متمرکز می شد. این روند بویژه در دوره دوم
ریاست جمهوری رفسنجانی شتاب گرفت. پویش ذاتی میل به تمرکز قدرت در یک
نظام ذاتا واپسگرا و استبدادی به عنوان ابزار بقاء آن هم در بستر سیر رویدادهای
طوفانی و چالش های بزرگ، کفه موازنه را به شکل قاطعی به سود نهاد رهبری و
صوری کردن هرچه بیشتر اقتدار و اختیارات بخش انتخابی نظام تغییر داد. اکنون قدرت
حقیقی و قانونی با هم منطبق می شدند و نهادی می شدند و متقابلاً با نهادی
شدن هر قدرت موازی خود سخت مقابله می کردند. رفسنجانی غافل از آن بود،
کسی که در نوک هرم ساختار قدرت می نشیند ولو دوست نزدیک و ۵۰ ساله اش
باشد، قبل از هر چیز گوش به فرمان وظایفی است که ساختار قدرت و پویش ذاتی
آن به او دیکته می کند. رفسنجانی هم البته در عمل به این گرایش ذاتی نظام که
شرط بقاء آن بود، صرفنظر از برخی نق زنی ها نهایتاً تمکین می کرد. چرا که او جدا
از نظام نبود و بقول شاعر، رشته ای برگردنم افکنده دوست، می برد آنجا که
خاطر خواه اوست... او هر جا که نظام می رفت با آن می رفت و لو آن که در قعر جهنم
باشد. تقارن سالمرگ مبهم و مشکوک او با انتشار این سند به قدر کافی عبرت
آموزاست. حق است که بر مزار او بنویسند این سخن را :

**«کسی که در آفریدن هیولای ولایت مطلقه بیشترین نقش را داشت، اما
حتی خود نیز نتوانست امان نامه ای از مخلوق دیروز و خالق امروزش -
فرانکشتایینی که برافراشت- دریافت کند. بسیاری صریحاً و خانواده اش**

تلویحا این روایت را نقل می کنند که نه فقط او را که دوست داشت نقش امیرکبیر نظام اسلامی را بازی کند در استخری که عموما در آن شنا می کرد با «مرگ مشکوکی»، زودتر از «عشقش»-رهبر- راهی دیاردیگری بکنند، بلکه وصیت نامه اش را نیز بلافاصله ربودند و خانواده اش را زندانی یا ممنوع سفر کردند». آری! جمهوری اسلامی تاریخ و «امیرکبیر» و «حمام فین کاشان» خود را دارد، ولو آن که گفته اند تاریخ در تکرار خود جز مضحکه نخواهد بود.... یک مضحکه واقعی!

تقی روزبه ۷یونی ۲۰۱۹

سندصوتی انتخاب خامنه ای به رهبری و مضحکه تاریخ!

http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2018/01/blog-post_11.html

صفحه دو آخر هفته: سی سال زمداری خامنه ای:

<https://www.youtube.com/watch?v=jhP-udWQlmo&feature=youtu.be>

چرا خامنه ای رهبر شد و رفسنجانی نشد؟

<https://www.radiofarda.com/a/Iran-leadership-why-khamenei-and-not-rafsanjani/29986610.html>